

رابطه مفهومی نفوذ، امنیت و پیوستگی سرزمینی؛ مطالعه موردی رفتار امنیتی روسیه در حوزه بالتیک (۱۹۹۱-۲۰۱۱)

سید محمد کاظم سجادی پور^۱

مرتضی باقری^۲

سه جمهوری استونی، لتونی، لیتوانی به عنوان کشورهای حوزه بالتیک به دلیل ژئوپلیتیک خاص خود از اهمیت قابل توجهی برای روس‌ها برخوردار می‌باشند. این جمهوری‌ها حداقل در چهار زمینه در سیاست‌های امنیت منطقه‌ای روسیه حائز اهمیت هستند؛ نخست اینکه به دلیل حضور تعداد زیاد روس‌تباران در این سه جمهوری، این منطقه در مدار سیاست‌های امنیتی خارج نزدیک روسیه قرار گرفته است؛ دوم، منطقه بالتیک شاهراه انتقال انرژی از روسیه به اروپا است و از این لحاظ مورد توجه اروپا نیز می‌باشد؛ از این رو، روسیه درصدد برآمده است تا نقش میانجیگر انتقال انرژی به اروپا را از کشورهای منطقه بگیرد؛ سومین و چهارمین اهمیت برجسته این منطقه در نگاه روس‌ها، گسترش ناتو از یک سو و اتحادیه اروپا از سوی دیگر به این کشورها است.

در پژوهش حاضر، بر مبنای این چهار عامل در ابتدا به بررسی چارچوب مفهومی رابطه نفوذ، امنیت و پیوستگی سرزمینی پرداخته خواهد شد و سپس فهم رفتار امنیتی روسیه در حوزه بالتیک در این راستا تحلیل می‌شود. بدین ترتیب پرسش اصلی این پژوهش عبارت است از اینکه چرا و چگونه رفتار امنیتی روسیه نسبت به کشورهای منطقه بالتیک بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱ شکل گرفته است؟ و یافته این پژوهش چنین است که با توجه به پیوستگی سرزمینی سه کشور بالتیک با روسیه و ایجاد حریم منافع امنیتی پیرامون این کشور و همچنین قرار گرفتن جمهوری‌های سه‌گانه منطقه بالتیک یعنی استونی، لتونی و لیتوانی در حوزه نفوذ شوروی سابق و سیاست‌های خارج نزدیک روسیه، رفتار امنیتی روسیه نسبت به این کشورها بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱ از ترکیب سیاست مداراجویی و تقابل‌گری شکل گرفته است.

واژگان کلیدی: رفتار امنیتی، روسیه، کشورهای حوزه بالتیک، ناتو و اتحادیه اروپا.

^۱ . نویسنده مسئول، دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: smksajjad@yahoo.com

^۲ . دانش آموخته کارشناسی ارشد رشته مطالعات اوراسیا، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: morteza.bagheri65@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۱/۹/۷، تاریخ پذیرش: ۹۱/۱۰/۲۴

مقدمه

پایان جنگ سرد و استقلال جمهوری‌های پانزده‌گانه اتحاد جماهیر شوروی سابق، پیامدهای فراوانی در حوزه سیاست بین‌الملل و سیاست‌های منطقه‌ای در برداشت. فدراسیون روسیه که وارث اصلی اتحاد جماهیر شوروی شناخته می‌شود در دسامبر ۱۹۹۱ با ایجاد مجمعی از کشورهای باقی مانده از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توانست یازده جمهوری از پانزده جمهوری تازه استقلال یافته را گرد خود آورد و با احیای پیوندهای امنیتی پیشین در ساختاری جدید از دولت - ملت‌های مستقل، ضمن حفظ حوزه شوروی سابق، بر روندها و سیاست‌های این کشورها صاحب اثر باشد.

از پانزده جمهوری تازه استقلال یافته، سه جمهوری استونی^۱، لتونی^۲ و لیتوانی^۳ در حوزه بالتیک از عضویت در ساختار کشورهای همسود^۴ امتناع ورزیدند. کشورهای منطقه بالتیک که شامل سه جمهوری استونی، لتونی و لیتوانی می‌باشند در شمال اروپای مرکزی، واقع در لبه شرقی دریای بالتیک و در امتداد مرزهای غربی فدراسیون روسیه و بلاروس واقع شده‌اند. دریای بالتیک در شمال اروپا قرار گرفته و هم مرز سوئد، فنلاند، روسیه، استونی، لتونی، لیتوانی و لهستان است. در شمال شرقی آن آلمان و در شرق آن دانمارک و جزایر متعدد دیگری جای دارد. در شمال در بالای جزایر آلاند^۵، دریای بالتیک به خلیج بوسنی منتهی می‌شود. این منطقه همواره میدان درگیری‌های طولانی و جنگ میان کشورهای ساحلی مانند قدرت‌های دائمی همچون آلمان و روسیه و قدرت‌های محلی همچون دانمارک، لهستان و سوئد (۱۶۲۱-۱۷۲۱) و یا صحنه دخالت نیروهای خارجی، همچون قدرت‌های دریایی غرب اروپا که در تلاش برای حفاظت از منافع استراتژیک و تجاری خود در منطقه بوده‌اند، بوده است. در قرن ۱۶، هلندی‌ها، پس از آن در حدود ۲۰۰ سال بریتانیا و از سال ۱۹۴۵، آمریکایی‌ها تلاش زیادی برای کنترل این منطقه داشته‌اند (Huldt, 2002:102). اما از زمانی که جمهوری‌های بالتیک در امپراتوری روسیه تزاری ادغام شدند، این دولت‌ها تحت فشار سیاسی و به ویژه فرهنگی روس‌ها برای تبدیل شدن به قسمتی از ملت روسیه قرار گرفتند. این

^۱ . Estonia

^۲ . Latvia

^۳ . Lithuania

^۴ . Commonwealth of Independent States (CIS)

^۵ . Aland

روند تا پایان جنگ جهانی اول و انقلاب بلشویکی ۱۹۱۷ ادامه داشت تا اینکه در مقطع کوتاهی میان دو جنگ استقلال خود را بازیافتند (Bajarnas, Haab and Viskne, 1995:59).

به این ترتیب سرنوشت کشورهای بالتیک در دو مقطع تاریخی، تابع تقسیم منافع میان قدرت‌های بزرگ جهان قرار گرفت. نخست در پی واگذاری متصرفات غربی اتحاد جماهیر شوروی به آلمان در پی امضای پیمان برست لیتوفسک در ۱۹۱۸ که در نهایت با عقب نشینی و شکست آلمان در جنگ جهانی اول، دولت‌های ملی‌گرا تشکیل شدند. در این مقطع بود که استونی در سال ۱۹۱۹، لاتویا در ۱۹۲۰ و لیتوانی در ۱۹۲۴ استقلال خود را به دست آوردند؛ اما در دومین مقطع در جریان امضای پیمان مخفیانه شوروی سابق و آلمان هیتلری در اوت ۱۹۳۹ که بعدها با نام پیمان مولوتوف-ریبن تروپ^۱ شهرت یافت و هدف آن عدم تجاوز و تعرض طرفین به یکدیگر بود، طی یک پروتکل جداگانه کشورهای شرق اروپا، استونی و لتونی در حوزه نفوذ شوروی و لیتوانی در حوزه آلمان قرار گرفت. به این ترتیب بود که بار دیگر استقلال این سه کشور سلب گردید و در ۱۹۴۰ استونی و لتونی با امضای قرارداد نظامی توسط ارتش سرخ اشغال شدند و لیتوانی نیز با سقوط آلمان نازی در ۱۹۴۵ به اتحاد جماهیر شوروی ضمیمه شد (بروجدی، ۱۳۷۵: ۱۳). در دوران جنگ سرد نیز این سه کشور همچون اعضای ناپیوسته اتحاد جماهیر شوروی سابق و به عنوان ابزاری در دست غرب برای تهدید امنیت شوروی بودند تا اینکه با فروپاشی شوروی سابق، لیتوانی در ۱۱ مارس ۱۹۹۰ و استونی در ۲۰ اوت ۱۹۹۱ اعلام استقلال نمودند. لتونی نیز در ۴ می ۱۹۹۰ ابتدا اعلامیه استقلال صادر کرد و در ۲۱ اوت ۱۹۹۱ به استقلال دست یافت. از آن زمان تاکنون این جمهوری‌ها فضای اقتصاد آزاد و پیوستگی به غرب را تجربه می‌کنند. در حال حاضر هر سه کشور بالتیک عضو سازمان ملل متحد و سازمان امنیت و همکاری در اروپا، ناتو و اتحادیه اروپا هستند.

تاکنون پژوهش‌های زیادی در حوزه بالتیک و روابط کشورهای این حوزه با روسیه صورت گرفته است که از جمله مهم‌ترین آنها می‌توان به کتاب *به سوی استقلال: جنبش‌های مردمی بالتیک*^۲ اشاره کرد. در این کتاب، ضمن نگاه مختصری به تاریخ انضمام کشورهای بالتیک به اتحاد جماهیر شوروی، یکی از دلایل رشد و کامیابی جنبش‌های مردمی بالتیک را

^۱ . Molotov–Ribbentrop Pact

^۲ . Toward Independence: the Baltic Popular Movements

اجرای برنامه‌های گلاس‌نوست و پروسترویکا می‌داند (Trapanis, 1990). یکی دیگر از آثار برجسته در این حوزه، کتاب *ثبات و امنیت در منطقه دریای بالتیک*^۱ است. در این کتاب که حاصل گردآوری پانزده مقاله در حوزه‌های ساختار تاریخی امنیتی منافع کشورهای همسایه بالتیک در این منطقه و در نهایت رابطه کشورهای بالتیک با اتحادیه اروپا است در سال ۱۹۹۹ گردآوری شده است. در فصل مربوط به سیاست‌های منطقه‌ای بازیگران کلیدی در حوزه بالتیک، سیاست‌های روسیه، آلمان، لهستان و سوئد و دیدگاه‌های امنیتی آنها نسبت به حوزه بالتیک مورد بحث قرار گرفته است (Knudsen, 1999). در همین زمینه مقاله *ژئوپلیتیک دریای بالتیک و اهمیت منطقه‌ای آن* درخور توجه می‌باشد. در این مقاله ضمن بررسی ابعاد ژئوپلیتیک دریای بالتیک به این سوال پاسخ می‌گوید که تحولات ناشی از پایان جنگ سرد چه تاثیری بر اهمیت منطقه‌ای دریای بالتیک داشته است و از این رهگذر در پی پیش بینی برخی روندهای آتی در این حوزه است (پیشگاهی فرد و عرب، ۱۳۹۰).

در یک جمع بندی باید گفت آنچه که تاکنون پیرامون رفتار امنیتی و سیاست خارجی روسیه در قبال کشورهای بالتیک به نگارش در آمده به طور خاص و موردی به ارزیابی چگونگی و چیستی مفهوم امنیتی این رفتار نپرداخته‌اند و تنها در برخی موارد از سوی برخی کارشناسان این حوزه همچون نودسن^۲ که به کتاب *ارزشمند وی در بالا اشاره شد*، سعی در ارائه یک چارچوب مفهومی برای ارزیابی روابط امنیتی روسیه و کشورهای حوزه بالتیک شده است. در این پژوهش تلاش می‌شود تا به صورت خاص چهار موضوع پیش گفته در مقدمه بحث در چشم انداز رفتار امنیتی روسیه در کشورهای بالتیک مورد ارزیابی قرار گیرد.

بدین ترتیب پرسش اصلی این پژوهش عبارت خواهد بود از اینکه چرا و چگونه رفتار امنیتی روسیه نسبت به کشورهای منطقه بالتیک بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱ شکل گرفته است؟ یافته این پژوهش به این قرار است که به دلیل پیوستگی سرزمینی سه کشور بالتیک با روسیه و ایجاد حریم منافع امنیتی پیرامون این کشور و همچنین قرار گرفتن جمهوری‌های سه گانه منطقه بالتیک یعنی استونی، لتونی و لیتوانی در حوزه نفوذ شوروی سابق و سیاست‌های خارج نزدیک روسیه، رفتار امنیتی روسیه نسبت به این کشورها بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱ از ترکیب سیاست مدارا جویی و تقابل‌گری شکل گرفته است. در

^۱. Stability and Security in the Baltic Sea Region

^۲. Knudsen

راستای اثبات این فرضیه، دو پرسش فرعی را می‌توان مطرح نمود: نخست، ویژگی‌های رفتار امنیتی روسیه در حوزه روس‌زبانان و انرژی چیست؟ ویژگی‌های رفتار امنیتی روسیه در قبال گسترش ناتو و اتحادیه اروپا به منطقه بالتیک کدام است؟ بنابراین در این پژوهش سعی شده است تا به بررسی و فهم رفتار امنیتی روسیه در حوزه بالتیک پرداخته شود. از این رو، رفتار امنیتی روسیه در این چهار حوزه مورد بررسی قرار گرفته شده است.

بهره نخست: رابطه مفهومی امنیت، پیوستگی سرزمینی و نفوذ

در تعریف امنیت ملی آورده‌اند که «تهدید عینی و ذهنی علیه بنیان‌های حیاتی و مشروعیتی یک ساختار سیاسی و همچنین ایجاد بستر مناسب حیات، ترقی، رفاه یا حتی نفوذ» (غریاق‌زندى، ۱۳۹۰: ۲۸). در حقیقت، ایجاد تعادل میان منافع بازیگران یکی از مهم‌ترین اهداف امنیت ملی است (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۴: ۸). معنای لغوی امنیت، رهایی از تشویش، اضطراب، نااطمینانی و مخاطرات است. با این تعریف، بخش اعظم رفتارهای فردی، گروهی و اجتماعی و در سطحی بالاتر دولت‌ها صبغه‌ای امنیتی پیدا می‌کند چون هیچ رفتاری فارغ از مخاطره و قدری تشویش نیست (نصری، ۱۳۸۱: ۱۱۵). دولت‌ها به تبع نیازهای داخلی، موقعیت جغرافیایی و ژئوپلیتیک و نیز تحت تاثیر ساختار و عملکرد نظام بین‌الملل، جهت‌گیری‌ها و استراتژی‌های خاصی را به منظور تامین هدف‌ها و امنیت ملی خویش بر می‌گزینند. در حقیقت این جهت‌گیری‌ها ترجمه و تجلی منافع و اولویت‌های ملی هستند (قوام، ۱۳۸۴: ۳۲).

یکی از مهم‌ترین عوامل پایدار و ثبات بخش در سیاست خارجی و رفتار امنیتی کشورها وضع جغرافیایی آنها می‌باشد. وضع جغرافیایی ثابت و تغییرناپذیر است، مگر آنکه در نتیجه پیروزی یا شکست در جنگی بزرگ دگرگونی در آن پدید آید. اگرچه پیشرفت فناوری و پیدایی جنگ‌افزارهای هسته‌ای و موشک‌های قاره‌پیما تا اندازه‌ای اهمیت و اثر عامل جغرافیایی در سیاست خارجی را دستخوش تحول کرده است، اما این عامل هنوز به عنوان یکی از پایدارترین عوامل ثبات بخش به شمار می‌آید (عامری، ۱۳۸۷: ۸). در همین رابطه نظریات متعددی پیرامون تاثیر وسعت و توان جغرافیایی بر سیاست و قدرت مطرح شده است. از نظریات معاصر می‌توان به نظریه راتزل^۱ اشاره کرد که وسعت فرهنگی و سیاسی یک

^۱. Ratzel

کشور را به وسعت جغرافیایی پیوند می‌زند و بر عامل موقعیت جغرافیایی یک کشور تاکید می‌کند. به نظر وی اگر کشوری که دارای وسعتی اندک است و در کنار یک کشور بزرگ واقع باشد در نزاع حتمی با این کشور از بین خواهد رفت و در نبردهای آتی سرانجام کشورهای بزرگ پیروز خواهند شد (ملکوتیان، ۱۳۶۶: ۷۶). آلفرد ماهان^۱ دیگر نظریه‌پرداز این حوزه، نقش قدرت دریایی را در افزایش توان قدرت‌ها موثر می‌داند. به نظر وی شرط اصلی برای ایجاد یک قدرت جهانی کنترل بر دریاهاست و به عبارت دیگر نظارت بر دریاها اولین قدم در راه کسب قدرت برتر جهانی است.

مکیندر^۲ بر خلاف ماهان بر خشکی متمرکز شد و تاریخ را نزاع میان قدرت‌های دری و بحری دانست. وی با ارائه سه ردیف ژئوپلیتیک، هارتلند، هلال داخلی و هلال خارجی را از هم جدا کرد و هارتلند را کانون قدرت استراتژیک معرفی نمود. اسپایکمن^۳، منطقه هلال داخلی مکیندر را ریملند^۴ خواند و با انتقاد از نظرات مکیندر در مورد قدرت بالقوه هارتلند، منطقه ریملند را تعیین کننده سرنوشت جهانی دانست. همچنین ماینگ^۵ به نقش عامل انسان و ضوابط فرهنگی و عملکردی در مفاهیم هارتلند- ریملند تاکید نمود. الکساندر دسورسکی^۶ نیز بر توان نیروی هوایی در تعیین قدرت دولت‌ها تاکید کرد و آن را عنصر مهمی در عصر نوین ژئوپلیتیک دانست (ملکوتیان، ۱۳۶۶: ۸۱-۸۴).

در حقیقت منطق نهفته این نظریات افزایش حداکثری امنیت کشور قدرتمند است. در این رهگذر مفاهیمی همچون ایجاد کمربند امنیتی، منطقه حایل^۷، منطقه عایق^۸ و مرزهای منطقه امنیتی قابل تبیین و تحلیل است؛ چرا که بر این اساس، پیوستگی سرزمینی کشورهای کوچک به کشورهای بزرگ، شرایط اولیه برای ایجاد یک منطقه امن را برای قدرت‌های بزرگ فراهم می‌آورد. برای شکل‌دهی به چنین فضایی، دولت قدرت بزرگ به ابزاری همچون، قدرت اقناع، قدرت اقتصادی موثر، قدرت نظامی، نظام تنبیه و پاداش مناسب و در یک کلام توان اعمال نفوذ چه به صورت سرزمینی و چه به صورت فرهنگی و اقناع

^۱ Alfred Thayer Mahan

^۲ Mackinder

^۳ Spykman

^۴ Rimland

^۵ Meinig

^۶ Alexander Deseversky

^۷ Buffer Zone

^۸ Insulator Zone

نیازمند است. اعمال چنین نفوذی در قلمرو پیوسته سرزمینی، نوعی حوزه امنیتی ایجاد می‌کند که ممکن است به عنوان حایلی با قدرت بزرگ دیگری قرار گیرد. در حقیقت می‌توان گفت هرچه کشوری نیرومندتر و دارا تر باشد، ابزارهایی که برای تشویق و تنبیه در دست دارد گسترده‌تر، متنوع‌تر و کارسازتر است (عامری، ۱۳۸۷: ۱۱). در واقع یکی از اهداف کسب قدرت در روابط بین‌المللی نیز همین است، چرا که نفوذ در کشورهای کوچک و پیرامونی عنصر مهمی در بقای امنیت و منافع ملی کشور بزرگتر محسوب می‌گردد. در واقع در محیط منطقه‌ای قدرت‌های بزرگ در صدد تاثیرگذاری بر قدرت‌های کوچک برخوانند آمد. در این راستا رفتارهای گوناگون امنیتی را از سوی دولت‌های با توان قدرتمندی بالقوه و بالفعل نسبت به همسایگان مورد شناسایی قرار می‌دهند.

اعمال نفوذ یکی از ابتدایی‌ترین اشکال رفتار سیاسی و امنیتی قدرت بزرگ‌تر است. نفوذ به عنوان جنبه‌ای از قدرت اساسا ابزاری برای رسیدن به هدف است. امکان دارد برخی حکومت‌ها یا دولتمردان به خاطر خود نفوذ در پی آن باشند، اما برای اکثریت نفوذ، درست مانند پول، وسیله محسوب می‌شود. روش‌های گوناگونی برای نفوذ گذاری وجود دارند. ترغیب دیپلماتیک به ظاهر کمترین میزان تهدید را در بردارد. فشارهای اقتصادی، براندازی، مداخله و شکل‌های گوناگون جنگ به طور فزاینده‌ای مستلزم به کار گرفتن تهدید و تنبیه در مقیاس وسیع است (مستقیمی، ۱۳۷۲: ۱۳۴-۱۳۶). اعمال نفوذ می‌تواند در پاسخ به یک تهدید امنیتی صورت گیرد و یا ناشی از برسازه‌های هویتی یک قدرت بزرگتر از توان و قدرت ژئوپلیتیک خود باشد. گسترش منطقه نفوذ یکی از جنبه‌های مهم اثرگذاری است که تولید و ارتقای قدرت ملی را در پی دارد. در سیاست بین‌الملل، از این موقعیت برای طی سلسله مراتب قدرت و تقویت سطح قدرت خود از قدرت متوسط به قدرت میانی و قدرت بزرگ استفاده می‌شود (فیضی، ۱۳۹۰: ۱۶۸).

با توجه به تبیین سه مفهوم امنیت، پیوستگی سرزمینی و نفوذ، می‌توان گفت که این سه عامل به صورت یک روند دیالکتیکی در شکل‌دهی یکدیگر موثر می‌باشند. در حقیقت همانگونه که امنیت ملی، نفوذ در حوزه جغرافیایی پیرامونی را برای یک قدرت بزرگ ایجاد می‌کند، پیوستگی سرزمینی کشورهای کوچک موجب شکل‌دهی انگاره تهدید و ایجاد فضا برای نفوذ قدرت رقیب می‌شود و این احساس ناامنی، تکاپو برای نفوذ در حوزه پیرامونی را ایجاد می‌نماید. این احساس ناامنی و عدم قطعیت رفتار خاص امنیتی قدرت بزرگ را شکل

می‌دهد و در حقیقت رفتار امنیتی واکنشی نسبت به محیط متغیر و پویای بین‌المللی است که در اینجا رفتار قدرت بزرگ در قبال کشورهای کوچک پیوسته به سرزمین، مدنظر است. به طور کلی مناطق نفوذ را می‌توان بر حسب شدت نفوذ تقسیم کرد و از شدت نفوذ پایین و بالا یا به عبارتی نفوذ عمودی و افقی یاد کرد. منظور از نفوذ عمودی^۱، میزان اعمال قدرت و دخل و تصرفی است که بر پایه قدرت سیاسی و نظامی انجام می‌گیرد و در مقابل، نفوذ افقی^۲ ممکن است در بردارنده‌ی نفوذ کم شدت اما مهمی باشد که با گسترش روابط و بدون بهره‌گیری از قدرت نظامی یک قدرت با کشور ضعیف و هدف به دست می‌آید، اما این روابط معرف رابطه‌ای میان قدرتی مسلط و تحت سلطه است. بنابراین منطقه نفوذ ممکن است بر پایه تنوعی از روابط به دست آید و بر حسب اینکه به اجبار دست یابد یا به رضایت متفاوت است (فیضی، ۱۳۹۰: ۱۷۵-۱۷۶).

کلید درک رفتارهای امنیتی روسیه نیز همین اعمال نفوذ است. مرور رفتارها و روندهای جاری در سیاست‌های روسیه پس شوروی حاکی از آن است که رهبران کرملین همچون هم‌تایان پیشین خود، حفظ اصولی همچون حاکمیت، استقلال، عدم مداخله و تمامیت ارضی را در سر پرورانده‌اند. در ارزیابی از این الگوهای رفتاری می‌توان دانست که اندیشه قدرت بزرگی روسیه همواره دغدغه ذهنی رهبران کرملین بوده است (نوری، ۱۳۸۹: ۱۴۱). با روی کار آمدن پوتین در سال ۱۹۹۹، روسیه خود را قدرت بزرگ خود اتکایی با قابلیت جهانی تعریف کرده است. در این مورد که چرا روسیه امروز به جای استفاده از منطقه نفوذ از منافع ممتاز^۳ بهره می‌گیرد به تفاوت سیاست‌های روسیه نسبت به سده نوزدهم و بیستم باز می‌گردد. در حقیقت، روسیه امروز را می‌بایست در میراث امپراتوری تزاری جستجو کرد که تلاش می‌کند نقش تازه‌ای ایفا نماید (فیضی، ۱۳۹۰: ۱۸۵). بر اساس این اندیشه محدودده پیرامونی روسیه در اولویت سیاست‌های این کشور می‌باشد؛ لذا پیوستگی جغرافیایی کشورهای کوچک پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق، انگاره تهدید را در ذهن رهبران روسیه تقویت نمود و منجر به شکل‌گیری رفتار امنیتی خاص روسیه شد. بنابراین رفتار امنیتی روسیه در خارج نزدیک تحت تاثیر چند شاخص عمده است. نخست حفظ ظرفیت‌های مشترک تاریخی به ارث مانده از دوران شوروی، همچون سیطره فرهنگی طولانی روسیه، سوابق مرزی مشترک طولانی، همپوشانی‌های

^۱. Vertical Influence

^۲. Horizontal Influence

^۳. privileged Advantages

فرهنگی و مشترکات تاریخی می‌باشد (کولایی، دلفروز و افضلی، ۱۳۸۹: ۱۴۱-۱۴۹). دوم، حضور تعداد قابل توجه روس‌زبانان در این منطقه که بر اساس برخی گمانه‌ها به حدود بیست و پنج میلیون نفر می‌رسد. سوم، وابستگی کشورهای پیرامونی به انرژی و اقتصاد روسیه، چهارم ممانعت از حضور نیروی مداخله‌گر در حوزه ژئوپلیتیک، پنجم، بیداری هویتی و اندیشه امپراطوری روسیه تحت تاثیر کلیسای ارتدوکس و اسلاوگرایی (کرمی، ۱۳۸۴: ۱۱۰-۱۱۴). ششم تروریسم بین‌المللی، هفتم وجود سلاح‌های هسته‌ای در منطقه و در نهایت گرایش‌های سیاست خارجی و داخلی کشورهای منطقه.

به این ترتیب، روسیه در قبال کشورهای منطقه و به منظور نفوذگذاری یک قدرت بزرگتر در قدرت ضعیف، پنج رفتار خاص از خود نشان داده است، نخست همگرایی و همکاری در چارچوب سازمان‌های امنیتی منطقه‌ای همچون سازمان پیمان امنیت دسته جمعی^۱ و جامعه کشورهای همسود، همگرایی‌های اقتصادی در قالب اتحادیه اوراسیایی^۲ و همکاری‌های موردی همچون مرزبانی و مدیریت امنیتی منطقه‌ای. دوم، اتحاد و ائتلاف با کشورهایی همچون بلاروس و قزاقستان به عنوان همکاران نزدیک منطقه‌ای و شرکای استراتژیک که در عرصه‌های سیاسی و امنیتی و همینطور اقتصادی و انرژی، همکاری دارند. علاوه بر این، نقش ژئوپلیتیک بلاروس به عنوان حایل میان روسیه و ناتو درخور توجه است. سوم، مدارا و تحمل در قبال کشورهای همسود مولداوی و کشورهای بالتیک در زمینه روس‌زبانان، مداخله خارجی و مسایل مرزی. چهارم، مناقشه و تنش با کشورهای همسود اکراین و جمهوری آذربایجان و کشورهای حوزه بالتیک در زمینه‌های سیاسی، انرژی و حضور نیروی مداخله‌گر ژئوپلیتیک که امنیت روسیه را تهدید می‌کند. و پنجم ستیز و مقابله نظامی با کشورهای همسود گرجستان بر سر مسایلی همچون مرزها، جدایی طلبی، ترانزیت انرژی و تعارض با منافع نیروی مداخله‌گر خارجی.

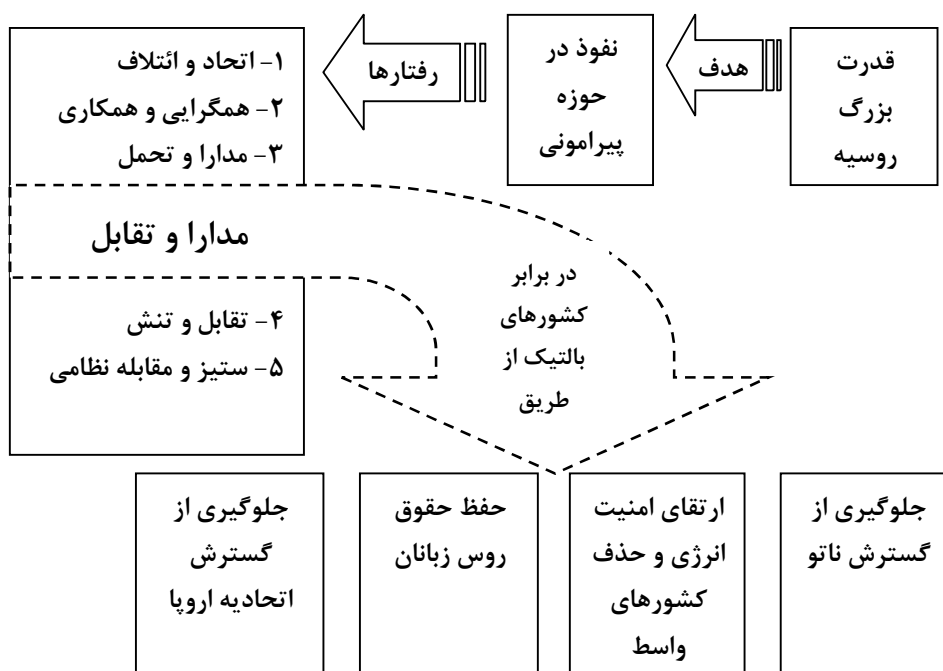
بر مبنای شاخص‌های بالا رفتار امنیتی روسیه بر اساس گرایش امپراتوری حاکم بر اندیشه رهبران کرمین، نفوذ در منطقه خارج نزدیک و کنترل کشورهای این منطقه بوده است. با توجه به رویکرد قدرت بزرگی روسیه از طریق نفوذگذاری در خارج نزدیک، جمهوری‌های بالتیک تحت تاثیر دو گرایش رفتار امنیتی این کشور قرار دارند. از یک سو،

^۱ . Collective Security Treaty Organization (CSTO)

^۲ . Eurasian Union (EAO)

رفتار روسیه در حوزه‌های انرژی و روس زبانان، شدید و عمدتاً_ اگرچه نه غالباً_ تقابل‌جویانه بوده است و از سوی دیگر در عرصه مداخله قدرت خارجی و گسترش ناتو و اتحادیه اروپا و همچنین گرایش‌های داخلی این کشورها به غرب، رفتار نسبتاً مدارا‌جویانه‌تری را توأم با عملگرایی بیشتر شاهد هستیم. بنابراین می‌توان استدلال نمود که نگرش امنیتی روسیه نسبت به کشورهای حوزه بالتیک تحت تاثیر چندعامل مهم است. نخست، جلوگیری از استقرار زیرساخت‌های ناتو در حوزه بالتیک، دوم، دسترسی روسیه به زیرساخت‌های کلیدی کشورهای بالتیک، ارتقای امنیت انرژی و مقابله با نقش کشورهای واسط، سوم، افنای تالین^۱ و ریگا^۲ در دادن حق شهروندی به روس تباران و افزایش وزن سیاسی روس تباران در استونی و لتونی (Trenin, 2011:13). شکل زیر چارچوب مفهومی پیشنهادی برای تحلیل رفتار امنیتی روسیه را نشان می‌دهد.

شکل شماره ۱- تصویر نگارندگان از چارچوب مفهومی رفتار امنیتی روسیه در حوزه بالتیک



^۱ . Tallinn

^۲ . Riga

باتوجه به آنچه که در چارچوب مفهومی بالا آمد، رفتار امنیتی روسیه متأثر از پیوستگی سرزمینی، امنیت ملی و نفوذ در حوزه پیرامونی در قالب سه راهبرد طرح ریزی شده است. راهبرد فرهنگی که حفظ حقوق روس‌زبانان و گسترش فرهنگ و زبان روسی را پیگیری می‌کند، راهبرد اقتصادی که بیشتر حول محور امنیت انرژی است و راهبرد واکنشی که از رفتارهای امنیتی نسبت به تهدید انگاری ناشی از حضور قدرت رقیب در منطقه نشات می‌گیرد.

بهره دوم: راهبرد فرهنگی: روس‌زبانان

نخستین راهبرد مورد بررسی در رفتار امنیتی روسیه، راهبرد فرهنگی است. از آنجا که حوزه سیاست فرهنگی می‌تواند دربرگیرنده مفهوم قومیت، گسترش و نفوذ فرهنگی و حتی مفاهیمی همچون امنیت فرهنگی نیز باشد می‌توان روس‌زبانان را در این حوزه بررسی کرد. به طور کلی از روس‌زبانان خارج از فدراسیون روسیه با عنوان دیاسپورای^۱ روسی یاد می‌شود. واژه دیاسپورا، توسط گابریل شفر^۲ به عنوان یک ساختار سیاسی و اجتماعی ایجاد شده در نتیجه مهاجرت داوطلبانه و یا اجباری به کار گرفته شد، که اعضای آن ضمن حفظ هویت ملی و قومی خود به طور دائم به عنوان اقلیت در یک یا چند کشور میزبان اقامت می‌کنند. در حقیقت این گروه می‌توانند تاثیر قابل توجهی بر روابط بین‌الملل به شیوه‌های مختلفی داشته باشند. آوارگان این توانایی را دارند که به عنوان ابزار سیاسی برای جنگ و مداخله در کشور میزبان مورد استفاده قرار گیرند، آنها همچنین توانایی لابی‌گری بالایی در کشور پذیرنده دارند (UPI, FIIA, 2007).

از این رو سیاست‌های روسیه در حفاظت از منافع اقلیت روس‌زبان ساکن جمهوری‌های جدا شده از شوروی سابق به عنوان ابزاری برای نفوذ در این کشورها قابل تبیین است. از نگاه مسکو، جمهوری‌های شوروی سابق می‌بایست در حوزه نفوذ روسیه باقی بمانند. بر اساس این دیدگاه نوعی سیاست شبیه به منروئه امریکایی در ۱۸۲۳ در قبال کشورهای کارائیب را می‌توان برای روسیه نسبت به جمهوری‌های شوروی سابق متصور شد. ابعاد سیاست منروئه روسی به طور کلی عبارت است از: نخست، حفاظت از اقلیت‌های روس‌زبان،

^۱. Diaspora

^۲. Gabriel Sheffer

حتی به مراتب فراتر از چارچوب تعیین شده در حقوق بین‌الملل؛ به این معنا که روسیه حق حمایت از اقلیت‌های روس زبان را در کلیه این سرزمین‌ها داشته باشد و حتی تابعیت دوگانه آنها را به دولت‌ها بقبولاند. دوم، حمایت از پیوندهای سنتی اقتصادی و به کارگیری فشار اقتصادی به منظور دستیابی به اهداف سیاسی. سوم، تامین منافع روسیه در تولیدات نفت و گاز کشورهای شوروی سابق. چهارم، دخالت نظامی در منازعات قومی و منازعات داخلی جمهوری‌ها در نقش نیروهای حافظ صلح. این مسئله تا جایی پیش رفت که شرط روسیه برای خروج نیروهای خود از جمهوری‌های بالتیک اعمال تدابیر امنیتی و حفاظتی در خصوص اقلیت‌های روس بود. پنجم، اخطار به کشورهای خارجی جهت عدم دخالت در حوزه‌های نفوذ روسیه (ریوکین، ۱۳۷۴: ۶۹-۷۳). در حال حاضر حضور ۲۷ درصدی روس‌زبانان در لتونی و ۲۵ درصدی آنها در جمهوری استونی مسئله مهمی است که شکل دهنده رفتار امنیتی مسکو در قبال این جمهوری‌هاست.

جدول شماره ۲- ترکیب قومیتی در جمهوری‌های استونی و لتونی (۱۹۳۵-۲۰۰۵)

جمهوری	ملیت	۱۹۳۴-۱۹۳۵	۱۹۸۹	۲۰۰۰-۲۰۰۵
لتونی	لاتویایی	۷۷	۵۲	۵۸,۸
	روس	۸,۸	۳۴	۲۸,۶
جمهوری استونی	استونیایی	۸۸,۱	۶۱,۵	۶۷,۹
	روس	۸,۲	۳۰,۳	۲۵,۶

Source: <http://estonia.eu/about-estonia/country/estonia-at-a-glance.html>

بر این اساس رفتار امنیتی روسیه در قبال مسئله روس‌زبانان در جمهوری‌های بالتیک به دو دوره قابل تقسیم است: دوره نخست که از استقلال جمهوری‌های بالتیک آغاز می‌شود و تا اواسط دهه ۱۹۹۰ که اولین استراتژی‌های امنیتی منسجم روسیه شکل می‌گیرند، ادامه می‌یابد. در این مقطع سیاست روسیه بر مبنای مدارا قرار گرفته بود. این سیاست خود ناشی از حداقل دو عامل مهم بود؛ اول اینکه فدراسیون روسیه به دلیل ضعف اقتصادی و مسلط شدن تفکرات غرب‌گرا به شدت نیازمند جلب توجه کشورهای غربی برای بازسازی داخلی کشور بود. از این رو در زمینه مسایل پیرامونی خود با احتیاط اقدام می‌نمود. در ثانی مسایل و مشکلات داخلی که بخشی از آنان اجتماعی و برخی دیگر سیاسی بود چندان اجازه تحرک

خارجی به روسیه نمی‌داد. در این مقطع تنها روسیه به برخی مسایل روس زبانان واکنش نشان داد. یکی از این نمونه‌ها، مورد استونی بود. در حقیقت با استقلال جمهوری استونی در اوت ۱۹۹۱، این جمهوری به تدریج درهای خود را بر روی کسانی که نمی‌توانستند شهروندی این کشور را کسب کنند، بست. بسیاری از روس‌ها در جمهوری استونی در چنین شرایطی، دوران شکوه خود در دوران شوروی سابق را از دست می‌دادند. در چنین وضعیت تحقیرآمیزی برای روس‌ها بود که جمهوری استونی، زبان استونیایی را به عنوان زبان رسمی خود اعلام نمود. چنین سیاستی روابط صریح و تند دو کشور را بسیار وخیم‌تر کرد و دو کشور در یک وضعیت تنش واقعی قرار گرفتند. از سال ۱۹۹۳ روابط تالین و مسکو وارد یک مرحله بن بست گردید که در نهایت به تعلیق روابط اقتصادی دو کشور منتهی گشت (Knudsen, 1999: 158-159). در این مقطع دولت لتونی با برقراری روابط نسبتاً بهتری که با روسیه داشت تا حدودی از گزند این حوادث به دور ماند.

دوره دوم از اواسط دهه ۱۹۹۰ و به طور خاص از سال ۱۹۹۷ آغاز می‌شود. در این دوره که همچنان نیز ادامه دارد، روسیه به طور ویژه بررسی مسایل مربوط به هموطنان را دنبال می‌کند. به طوری که در اسناد امنیتی خود دفاع از حقوق روس زبانان را از وظایف خود دانسته و این مسئله را به عنوان یکی از تهدیدات بالقوه نظامی تلقی کرده است. اما به طور ویژه، رویکرد جدید روسیه نسبت به مسئله روس زبانان در جمهوری‌های بالتیک با اتخاذ نظریه بالتیکی در فوریه ۱۹۹۷ تحقق یافت. برای اولین بار بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی بیانیه رسمی مسکو درباره منافع، اهداف و اولویت‌های روسیه در بالتیک اعلام شد. از جمله منافع ملی روسیه در کشورهای بالتیک به طور انسانی، حمایت از هموطنان، اقتصادی، همکاری متقابل سودمند بازرگانی- اقتصادی و نیز منافع مربوط به تعیین مرز، رفع خطرات از سوی دنیای بزهکاری، توسعه همکاری فرهنگی و اطلاعاتی است (نظریه بالتیکی، ۱۳۷۶: ۱۷۰). این سند نشان داد که حوزه بالتیک همچنان در اولویت‌های روسیه خواهد بود. در سند امنیت ملی سال ۲۰۰۰ نیز در زیر فصل چهارم با عنوان تضمین امنیت ملی روسیه، حمایت از حقوق قانونی و منافع شهروندان روس در خارج از طریق ابزارهای سیاسی، اقتصادی و دیگر اقدامات مورد تاکید قرار گرفت (کرمی، ۱۳۸۹ الف: ۲۵).

در این دوره با افزایش فشارها بر دولت استونی از سوی سازمان امنیت و همکاری در اروپا در زمینه رعایت حقوق اقلیت‌های قومی، مقامات روسیه نیز همزمان فشار خود را بر این

جمهوری افزایش دادند. ولادیمیر ژیرنوفسکی^۱ عضو دوما و رهبر حزب لیبرال دموکرات در دسامبر ۲۰۰۱ اعلام کرد که «اگر این وضعیت در رابطه با حقوق روس‌ها در استونی بهبود پیدا نکند ... ما نیز از پذیرش و شناسایی هیات استونی در مجمع پارلمانی شورای اروپا سرباز خواهیم زد.» در دهه ۱۹۹۰ شعارهای مشابه و گاهی اوقات بسیار شدیدتر نیز در مسکو شنیده می‌شد. کوزیروف^۲ وزیر خارجه وقت روسیه اصرار داشت که ممکن است روسیه حتی از نیروی نظامی برای محافظت از هموطنان خود در خارج از کشور استفاده نماید (Fuss, 2004:16).

با این حال پوتین در نشست با هیات‌های دیپلماتیک روسیه در ژوئیه ۲۰۰۲ تاکید کرد که نگاه به مسئله اقلیت‌های روس‌زبان به عنوان یک موضوع دست دوم، یک اشتباه بزرگ بوده است. در حالی که این موضوع بخش مهمی از سیاست خارجی ما را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب بود که از فوریه سال ۲۰۰۲ مسئولیت عملیات تماس با روس‌زبانان خارج از روسیه در چارچوب مرکز همکاری‌های علمی و فرهنگی^۳ تحت ریاست الئونورا میتروفانووا^۴، سازماندهی شد. این مرکز تا سال ۲۰۰۷ در بیش از ۶۵ کشور فعالیت می‌کرد (Hendenskog, Larson, 2007:34). همچنین از سال ۲۰۰۷، بنیاد روسکی میر^۵، که با هدف حمایت از رسانه‌های جمعی به زبان روسی در خارج از کشور فعالیت می‌کند، نقش مهمی را در ایجاد سازمان‌های جوانان، کودکان و زنان در حمایت از هموطنان خارج از کشور ایفا کرده است. این بنیاد همچنین به طور فزاینده نقش مهمی را در هماهنگی سازمان‌های روسی در لتونی بر عهده دارد. بررسی نتایج حاصل از برنامه‌های منتشر شده در سال ۲۰۰۸ نشان می‌دهد که این بنیاد در کشور لتونی بیش از ۳۵ طرح را در این زمینه اجرایی کرده که این خود رقم درخور توجهی است. در مقایسه با تعدادی از کشورهایی که بنیاد در آنها فعالیت می‌کند، لتونی با حدود ۷ درصد از همه‌ی طرح‌های اجرا شده در صدر است (Pelns, 2009:156).

به طور کلی رفتار امنیتی این کشور در حوزه بالتیک در زمینه روس‌زبانان را می‌توان بر اساس دو شناسه بررسی نمود: نخست، درک روسیه از جایگاه جدید خود در نظام

^۱ . Vladimir Zhirinovskiy

^۲ . Andrei Kozyrev

^۳ . Center for Cultural and Scientific Cooperation

^۴ . Eleonora Mitrofanova

^۵ . Russkiy Mir Foundation

بین‌المللی که بر این اساس فدراسیون روسیه با بازتعریف هویت قدرت بزرگی خود طی دو دهه اخیر تلاش نموده است تا با تاثیر گذاری در حوزه‌های نفوذ پذیر کشورهای پیرامون ضمن احیای ژئوپلیتیک پیرامونی که در آن مرز پیوند قومیتی و ملی روسی نیز اضافه شده است، کشورهای جدا شده از شوروی سابق را گرد خود جمع نماید. از این رو حفظ هویت ملی و حمایت از ملت روسیه در سراسر جهان، می‌تواند اولین نمود احیای قدرت بزرگی در تقابل با کشورهای بالتیک باشد. در کنار این مسئله، رویکردهای افراطی اوراسیاگرایان و برتری این گروه در سیاست گذاری روسیه را نیز نباید از یاد برد. به طوری که عمده سیاست‌های تقابل‌گرانه روسی نسبت به روس زبانان در دوره قدرت‌یابی این طرز تفکر صورت گرفته است. در این مفهوم، روس‌ها به عنوان امپراتوری متحد یا بر حسب ماموریتشان برای ایجاد یک دولت فوق ملی تعریف شده‌اند و بر این اساس روس‌ها و اقوام دیگر که یک هویت ملی مشترک منحصر به فرد دارند، دوباره با هم متحد می‌شوند (کولایی، دلفروز، افضلی، ۱۳۸۹: ۲۴۲).

دومین شناسه در فهم رفتار امنیتی تقابل‌گرانه روسیه در قبال روس‌زبانان منطقه بالتیک، ناشی از مشترکات زبانی و پیوندهای قومی و نژادی است که هر دولتی بر مبنای آن دفاع از حقوق هموطنان خود را وظیفه اولیه خود می‌داند. قانون گذاری دو کشور استونی و لتونی در خصوص عدم پذیرش حقوق شهروندی روس زبانان، درگیری بر سر برخی نمادهای قومیتی و مورد حمایت روس‌ها و بسیاری مسایل دیگر، عوامل موثر بر شکل گیری رفتار خاص روسیه نسبت به جمهوری‌های بالتیک بوده است.

البته نقش شخص پوتین در جهت‌گیری‌های شرق‌گرایانه روسیه در قبال فضای موسوم به خارج نزدیک روسیه بی‌تاثیر نبوده، به طوری که سیاست‌های این کشور در زمینه روس‌های ساکن خارج از کشور به یکی از خطوط قرمز روسیه در کشورهای پیرامونی بدل شده است. در زمان ریاست جمهوری وی سیاست روسیه در قبال هموطنان یکی از دستورات کارهای مهم سیاست خارجی این کشور بوده است. روسیه از سال ۲۰۰۰ به بعد با فائق آمدن بر مشکلات اقتصادی دوران پس از فروپاشی و سرکوب جدایی طلبی‌های داخلی، رویای تبدیل شدن به یک قدرت برتر را در سر می‌پروراند. بنابراین با بهره‌گیری از روابط قومی در صدد نفوذ دوباره در سرزمین‌های شوروی سابق است. در این میان تجربه کشورهای بالتیک به دلیل وجود تعداد زیاد روس زبان، قابل تامل است.

بهره سوم: راهبرد اقتصادی: انرژی

یکی از ابزار موثر قدرت‌های بزرگ در قبال کشورهای کوچک، استفاده از ابزار اقتصادی است. در این چارچوب انرژی کاربردی‌ترین روش در اعمال خواسته‌های امنیتی روسیه بوده است. تا آنجا که در بند ۶۰ سند استراتژی امنیت ملی روسیه تاکید شده است که یکی از اصلی‌ترین جهات تامین امنیت ملی در زمینه‌ی اقتصادی، امنیت انرژی است. از این رو، تعامل چند جانبه در جهت ایجاد بازارهای منابع انرژی که پاسخگوی اصول سازمان تجارت جهانی باشند، تنظیم و تبادل بین‌المللی چشم‌اندازهای صرفه جویی انرژی و همچنین استفاده از منابع جایگزینی از شرایط تامین امنیت انرژی ذکر شده است (راهبرد امنیت ملی روسیه تا ۲۰۲۰، ۱۳۸۸).

به همین منظور است که مسکو، از ابزار انرژی برای پیاده سازی سیاست خارجی و امنیتی خود بدون هیچ مانعی از طریق صادرات انرژی و سیاست‌های قیمت گذاری اقدام می‌نماید. چنین استراتژی تاثیر منفی بر کارآمدی سیاست مشترک انرژی اتحادیه اروپا گذارده و البته به عنوان منبع ثابت نگرانی‌های دولت‌های حوزه بالتیک محسوب می‌گردد. برخی بر این باور هستند که حضور کشورهای بالتیک در اتحادیه اروپایی باعث از میان رفتن وحدت انرژی اتحادیه گشته است. علاوه بر این، برخی در مورد اولویت‌های ملی کرملین برای تقویت نقش روسیه در بازار انرژی جهان با نگرانی می‌نگرند. آنها استدلال می‌کنند که مسکو در تلاش است تا با به دست آوردن کنترل بر خطوط لوله و همچنین افزایش نقش شرکت‌های روسی در بازار انرژی اروپا و همکاری‌های نزدیکتر روسیه با کره جنوبی، چین و هند در نفت و امور گاز، به یک ابرقدرت انرژی پیشرو و موثر بر سیاست‌های اروپایی و جهانی تبدیل شود (Molis, 2011:12). روسیه نسبت به ثمر نشستن پروژه‌هایی همچون اودسا-برودی^۱، ناباکو و کنسرسیوم خط لوله خزر^۲ چندان روی خوش نشان نمی‌دهد. در حقیقت روسیه به این نکته پی برده است که انرژی و دیگر منابع طبیعی برای این کشور فرصتی را برای کنترل محیط پسا شوروی فراهم نموده و این ابزار در اجرای موثر اصول سیاست خارجی مفید خواهد بود.

^۱. Odessa – Brody

- خط لوله اودسا برودی یک خط لوله نفت خام بین اودسا یکی از شهرهای اکراین در دریای سیاه، و برودی در نزدیکی مرز اوکراین و لهستان است.

^۲. Caspian Pipeline Consortium

از این رو، کشورهای منطقه بالتیک نگران هستند که سیاست انرژی روسیه در حال تبدیل شدن به ابزاری برای یک امپریالیسم جدید روسی است که عناصر اصلی این سیاست عبارت می‌باشند از نظارت و کنترل بر سرمایه‌گذاری خارجی، مالکیت مستقیم دارایی‌های استراتژیک انرژی، افزایش سهم مشارکت در اکتشاف نفت و گاز در کشورهای شوروی سابق، خاورمیانه و همچنین در آفریقا، آسیا، آمریکای جنوبی و کاهش و حذف نقش کشورهای ترانزیت، تمرکز بر قراردادهای عرضه گاز بلند مدت و ایجاد تنوع در بازار گاز خود از اروپا به آسیا (Molis, 2011:16).

روسیه در قبال کشورهای بالتیک از پروژه جریان شمالی و سیاست‌های انرژی خود به عنوان سلاحی در برابر این جمهوری‌ها بهره می‌برد. علی‌رغم مخالفت‌های مکرر کشورهای ساحلی دریای بالتیک در مورد مخاطرات زیست محیطی این مسیر که از زیر آب‌های دریای بالتیک می‌گذرد، کشورهای اروپای غربی و به ویژه آلمان از اجرایی شدن آن حمایت کرده‌اند. در حال حاضر هر سه کشور بالتیک در مقابل سرمایه‌گذاری مشترک روسیه و آلمان در این طرح مقاومت می‌کنند. این خط لوله در حقیقت از بستر دریای بالتیک عبور می‌کند و کشورهای بالتیک را در مسیر انتقال انرژی به اروپا دور می‌زند (Hamilton, 2008:123). شکل زیر مسیر عبور خط لوله بالتیک را نشان می‌دهد.

شکل شماره ۳- مسیر خط لوله جریان شمالی



Source: <http://www.shana.ir/138537-fa.html>

در ارتباط با احداث خط لوله گاز شمالی به نظر می‌رسد که روسیه دو هدف مهم امنیتی را تعقیب می‌نماید. نخست، با احداث این خط لوله، دیگر نیازی به مذاکره با

کشورهای بالتیک پیرامون هزینه‌های ترانزیتی نخواهد داشت. این مسأله از آن رو اهمیت دارد که در سال ۲۰۰۵ کشورهای منطقه بالتیک به علت موقعیت ویژه ترانزیتی آنها در ازای هر هزار متر مکعب گاز عبوری، ۸۰ تا ۸۵ دلار از مسکو دریافت می‌نمودند. حال آنکه دولت‌های اروپای غربی در ازای هر هزار متر مکعب گاز بین ۱۲۰ تا ۱۳۵ دلار به شرکت گازپروم پرداخت می‌کردند. دوم، برخی تحلیلگران معتقد می‌باشند از آنجا که خطوط لوله نفت و گاز دریای بالتیک و گاز شمال اروپا، موجب دسترسی مستقیم روسیه به بازار انرژی آلمان به عنوان مهم‌ترین قدرت اقتصادی اتحادیه اروپا می‌گردد، این مسأله ممکن است به تقویت روابط دو جانبه میان دو کشور منتهی شود (کیانی، ۱۳۸۶: ۱۹۸).

همچنین روسیه با ایجاد ترمینال صادرات نفتی در پریمورسک^۱ در جهت امنیت انرژی بیشتر خود در بالتیک گام‌هایی برداشته است. این تاسیسات نفتی، بخشی از طرح خط لوله بالتیک می‌باشد. خط لوله بالتیک که ظرفیت تقریبی آن ۱,۳ میلیون بشکه در روز است، مرحله اول آن در سال ۲۰۰۱ با ظرفیت ۲۴۰,۰۰۰ بشکه افتتاح شد. بندر پریمورسک نیز طی سال‌های اخیر گسترش یافته و به یکی از بزرگترین طرح‌های روسیه، با هزینه حدود ۲,۲ میلیارد دلار به بهره‌برداری رسیده است. حجم معاملات نفتی در این بندر در سال ۲۰۰۵ بیش از ۵۰ میلیون تن بود. در حال حاضر ظرفیت این بندر قابلیت جابه‌جایی چهار تانکر ۱۰۰,۰۰۰ تنی را به طور همزمان دارد. طرح خط لوله بالتیک شماره دو نیز از سال ۲۰۰۷ شروع به کار نموده که ظرفیت اولیه آن معادل ۱۰ میلیون تن نفت در سال می‌باشد.

شرکت گازپروم از نفوذ گسترده‌ای در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز و همچنین اروپای شرقی و بالتیک برخوردار است. هم‌اکنون این شرکت مالک ۷۳ درصد سهام شرکت گاز استونی^۲ می‌باشد. این شرکت همچنین ۴۳ درصد سهام بزرگترین شرکت توزیع‌کننده گاز طبیعی در لتونی به نام لتونی گاز را داراست. در لتونی نیز گازپروم موفق شده است تا ۴۰ درصد سهام شرکت دوجاتیکانا^۳ که بزرگترین شرکت واردکننده گاز طبیعی لتونی به شمار می‌آید را از آن خود نماید (کیانی، ۱۳۸۶: ۱۹۴).

در واقع، بخش انرژی لتونی به شدت به منابع خارجی وابسته است. مهم‌ترین این منابع از روسیه و خطوط انتقال انرژی که از بلاروس می‌گذرد به دست لتونی می‌رسد.

^۱ . Primorsk

^۲ . Eestigass

^۳ . Dujotekana

پالایشگاه مازیکیایی^۱ یکی از مهم‌ترین پالایشگاه‌های منطقه بالتیک است که برای هر سه کشور منطقه اهمیت حیاتی دارد. نفت این پالایشگاه از سوی روسیه تامین می‌گردد. در سال ۱۹۹۹، دولت لیتوانی سهام خود را در این پالایشگاه به یک شرکت بین‌المللی امریکایی به نام ویلیامز^۲ فروخت. در این زمان شرکت روسی لوک اوایل^۳ بازنده این بازی بود. در نتیجه شرکت لوک اوایل نیز با اقناع ترانس نفت که عهده دار حمل انرژی به ترمینال نفتی بوتینگ^۴ و پالایشگاه مازیکیایی در لیتوانی بود در انتقال نفت به لیتوانی در ۹ مرتبه اخلاص ایجاد نمود. این اقدام لوک اوایل به لیتوانی نشان داد که اگر این کشور سهام خود را در شرکت ویلیامز به روس‌ها نفروشد، روس‌ها نیز جریان نفت را به پالایشگاه‌های لیتوانی قطع خواهند نمود. در نتیجه در سال ۲۰۰۰، شرکت ویلیامز سهام خود را به شرکت بین‌المللی یوکاس فروخت. با اعلام ورشکستگی شرکت یوکاس، این شرکت در سال ۲۰۰۵ تصمیم به فروش سهام خود در مازیکیایی نفتا گرفت. دولت لیتوانی مشروط به اینکه خود نیز در مذاکرات شرکت کند و یا یکی از خریداران سهام باشد، با انجام مزایده موافقت نمود. در نهایت طی یک مزایده، شرکت کاز مونایی گاز^۵ برنده شد. در پی این اتفاق بود که دولت روسیه از شرکت ترانس نفت خواست تا قرارداد خود را با لیتوانی لغو کند (Cziunas, 2008:300).

در واقع، زمانی که لیتوانی عرضه نفت شرکت مازیکیایی نفتا را به قزاقستان واگذار نمود، قرار بر این شد که جابه‌جایی نفت از طریق خطوط انتقال انرژی روسیه صورت پذیرد. اما به رغم توافق نامه ترانزیتی میان شرکت نفت قزاقستان و شرکت روسی ترانس نفت که انحصار ترانزیت نفت در روسیه را بر عهده دارد، روسیه مانع انتقال نفت گردید (Hamilton, 2008:119). این کشور با انحصار دولتی بر شرکت‌هایی همچون گازپروم و ترانس نفت و سیستم انرژی متحد برای ایجاد وابستگی بخش‌های انرژی کشورهای خارج نزدیک بهره می‌گیرد. بنابراین با توجه به کنترل دولتی روسیه بر چنین شرکت‌هایی، این کشور قادر است تا از ابزار دیپلماسی انرژی در سیاست خارجی خود به طور موثری بهره‌مند شود (Cziunas, 2008:288).

^۱ . Mazeikiu Nafta

^۲ . Williams

^۳ . Louk Oil

^۴ . Butinge Oil Terminal

^۵ . KazMunaiGas

نمونه دیگر از این قبیل اقدامات در مورد لیتوانی در سال ۱۹۹۰ زمانی که کرمیلین از طریق اخلال در عرضه انرژی به این جمهوری‌ها درصدد بر آمد تا مانع استقلال آنها شود، صورت گرفت. لیتوانی درصدد است تا وابستگی خود به انرژی وارداتی از روسیه را با اتخاذ راهبردهای جدید برطرف نماید. در ژانویه سال ۲۰۰۷ پارلمان لیتوانی استراتژی جدید انرژی را تصویب نمود که بر اساس آن نیروگاه برق فشار قوی با همکاری لهستان و همسایگان نوردیک خود یعنی کشورهای نروژ، فنلاند، ایسلند، دانمارک و سوئد، و یک خط لوله گاز میان لهستان و لیتوانی طی ۷ سال آینده پیش بینی شده است. همچنین بهبود و ارتقای یک نیروگاه چندگانه سوز در نزدیکی شهر الکترنای^۱ که قرار است به عنوان اصلی‌ترین ژنراتور لیتوانی باشد در دستور کار این استراتژی است (Hamilton, 2008:122).

مسئله انرژی در روابط روسیه و لتونی به تلاش روسیه از سال ۲۰۰۴ برای کنترل بر شرکت نفتی ونتسپیلس^۲ از طریق قطع نفت باز می‌گردد. البته روسیه در این زمان علت قطع نفت به این کمپانی را تعرفه بالای لتونی بر حق استفاده روسیه از ترمینال نفتی ونتسپیلس اعلام نمود. همزمان نیز دو شرکت نفتی روس یعنی لوک اویل و ترانس نفت درخواست خریداری ترمینال نفتی ونتسپیلس را مطرح کردند. این درخواست بیشتر از اینکه دوستانه باشد، یک درخواست غیر قابل مذاکره بود. با رد درخواست این دو شرکت، روسیه نیز اعلام کرد که جریان انتقال نفت از خط لوله ونتسپیلس تا زمانی که یک شرکت روس سهام آن را بخرد به حال تعلیق در خواهد آمد و در نهایت نیز روس‌ها با احداث ترمینال جدیدی در بندر پریمورسک، تا جای ممکن، نقش لتونی را در انتقال انرژی کاهش دادند (Cziunas, 2008: 301).

به طور کلی بر خلاف دو جمهوری لتونی و لیتوانی، دولت استونی چندان در کانون سیاست‌های انرژی روسیه نبوده است. جمهوری استونی در زمینه انرژی تا مقدار زیادی مستقل است چرا که حدود ۷۰ درصد از انرژی اولیه این کشور از منابع داخلی تامین می‌شود. نفت شیل، هیزم و ذغال سنگ حامل‌های عمده انرژی در این کشور هستند. با این وجود هنوز بخش انرژی در استونی وابستگی‌های زیادی به واردات انرژی دارد. بیشتر سوخت مایع مصرفی استونی همچنان وارداتی است، ثبات شبکه نیروی این کشور به همکاری و هماهنگی عملکردهای سیستم انرژی الکتریسیته در کشورهای همسایه وابسته است و

^۱ . Elektrenai

^۲ . Ventspils

بالاخره اینکه عملکرد ایستگاه‌های گرمایشی استونی به سطح آب مخزن ناروا که توسط روسیه کنترل می‌شود بستگی دارد (Kasekamp et al., 2006:35).

در آوریل سال ۲۰۰۷ زمانی که دولت استونی تصمیم گرفت تا بنای یادبود ارتش سرخ را از میدان شهر تالین بردارد با واکنش گسترده روس زبانان استونی روبه‌رو شد. این اقدام استونی در نظر روس زبانان نوعی توهین نسبت به کشته شدگان جنگ جهانی دوم تلقی گردید. اعتراضات گسترده روس‌زبانان در این جمهوری در نهایت منجر به کشته شدن یکی و مجروح شدن چند تن از آنان گردید (Hamilton, 2008:120). در پی این حوادث، دولت روسیه هشدار داد که به زودی بیشتر انتقالات نفتی خود را به بندر اوست-لوگا^۱ در نزدیکی سنت‌پترزبورگ منتقل خواهد کرد. بنابراین روسیه بار دیگر از ابزار اقتصادی و انرژی خود علیه کشورهای کوچک بهره گرفت. با بالا رفتن قیمت انرژی که ناشی از تحولات و تنش‌ها در خاورمیانه و شمال آفریقا است، روسیه در صدد افزایش قدرت خود و تأثیرگذاری بیشتر بر منطقه است (Galbreath, Lasas, 2011:270).

بنابراین همانگونه که اشاره شد، جمهوری‌های بالتیک که به عنوان حوزه ناامن انتقال انرژی روسیه محسوب می‌شوند در رویکرد جدید روسیه محکوم به حذف هستند. این سیاست که یکی از نشانه‌های مولفه قدرت بزرگی در سیاست خارجی و امنیتی روسی است از هرگونه اقدام تقابل‌گرانه‌ای که شبکه توزیع منطقه بالتیک را از آن روسیه نماید و وابستگی بیشتر بخش انرژی این کشورها را به شرکت‌های صادر کننده نفت و گاز در پی داشته باشد، حمایت می‌کند.

بهره چهارم: راهبرد واکنشی

گاهی انگاره تهدید قدرت‌های بزرگ نسبت به روندهای جاری متعارض یا متضاد، منجر به اتخاذ رویه‌های امنیتی می‌گردد که رفتار امنیتی قدرت بزرگ را شکل می‌بخشد. در رفتار امنیتی روسیه نیز در قبال کشورهای بالتیک حداقل می‌توان به دو نمونه واکنش نسبت به گسترش ناتو و همچنین گسترش اتحادیه اروپا به شرق اشاره کرد. راهبرد واکنشی روسیه در قبال این دو موضوع رفتار امنیتی این کشور را نسبت به حوزه بالتیک سامان بخشیده است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

^۱ . Ust-Luga

الف) گسترش ناتو: با پایان جنگ سرد مرزهای روسیه هارتلندی به طور اساسی دستخوش تغییر شد و امروز دیگر کشورهای حوزه اروپای شرقی تحت تسلط مسکو نیستند. در دوره جنگ سرد لهستان به عنوان کلید سپر دفاع موشکی روسیه محسوب می‌شد و الحاق جمهوری‌های بالتیک جایگاه مستحکمی را برای اتحاد جماهیر شوروی در دریای بالتیک ایجاد می‌کرد (پیشگاهی‌فرد، عرب، ۱۳۹۰: ۶۲). با فروپاشی نظام جنگ سردی و کاهش نفوذ روسیه به کلی ساختار ژئوپلیتیک بالتیک نیز دگرگون شد؛ به طوری که امروزه دشواری جدید روسیه در این حوزه گسترش ناتو و استقرار سپر دفاع موشکی در اروپای شرقی است.

نگرانی‌های روسیه نسبت به تحولات ژئوپلیتیک که در حوزه اروپای شرقی و کمی این سوی‌تر در پیرامون سنتی امنیتی این کشور صورت می‌گیرد، تنها به دهه اخیر خلاصه نمی‌شود. در سند راهبرد نظامی روسیه در سال ۱۹۹۳ به شدت با هرگونه دخالت و حضور نیروی بیگانه در محدوده امنیتی این کشور مخالفت شده است. براساس سند دکترین نظامی از اصول مهم سیاست نظامی روسیه تامین امنیت فدراسیون روسیه بدون لطمه زدن به امنیت سایر کشورها و امنیت عمومی و حمایت از ثبات در مناطق مجاور فدراسیون روسیه و کشورهای متحد آن به طور کلی در جهان است (مرادی، ۱۳۷۵: ۹۶).

با وقوع حوادث یازده سپتامبر ۲۰۰۱ و کمرنگ شدن روسیه در دستورکار تهدیدهای ایالات متحده و ناتو، روابط مسکو-واشنگتن نیز رو به گرمی نهاد. تا جایی که روسیه و ناتو در قالب شورای ناتو- روسیه در خصوص موضوعات متعددی همچون صلح، کنترل تسلیحات، دفاع در برابر موشک‌های میان برد و تمرین‌های نظامی همکاری نمودند. این روند مساعد منجر به این گردید که حتی در سال ۲۰۰۴، روسیه نسبت به عضویت هفت کشور بلوک شرق در این پیمان مخالفتی نکند. اگرچه روند بین‌المللی برای همکاری روسیه و ناتو مساعد جلوه می‌نمود، اما در هر صورت روسیه بار دیگر در سند نظامی سال ۲۰۰۳ خود از ناتو به عنوان یک تهدید امنیتی یاد کرد (کریمی، ۱۳۸۹: ۷۹-۸۳).

فضای تنش‌زای سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ میلادی اینگونه القا می‌کرد که رویکرد امنیتی روسیه تحت تاثیر جنگ با گرجستان، استقرار سپر دفاع موشکی و نشست استانبول در زمینه پذیرش اعضای جدید در سند راهبرد امنیت ملی روسیه در سال ۲۰۰۹ تا حد زیادی منعکس شده است. در این سند ناتو و گسترش آن تا مرزهای روسیه بار دیگر به عنوان یکی از مهم‌ترین تهدیدهای امنیت ملی روسیه ذکر شده است. اگرچه برنامه‌های ناتو در خصوص انتقال زیر

ساخت‌های نظامی این پیمان به سوی مرزهای روسیه غیر قابل پذیرش است، اما روسیه اعلام آمادگی کرده که روابط خود را با ناتو بر اساس تساوی حقوق و به نفع تحکیم امنیت همه جانبه در منطقه یورو آتلانتیک گسترش دهد (راهبرد امنیت ملی روسیه تا ۲۰۲۰، ۱۳۸۸).

موضع‌گیری‌های مقامات روسی نشان دهنده غلبه منطق واقع‌گرایی و عمل‌گرایی در سیاست خارجی و امنیتی روسیه است. گسترش ناتو به عنوان یک حقیقت محض پذیرفته شده که روسیه را تنها قادر به اتخاذ سیاست‌های تعاملی به جای تقابلی می‌کند. از این رو کشورهای حوزه بالتیک که در خط میانی سیاست تعامل قرار گرفته‌اند، برخورد روسیه با ناتو، به صورت یک مجموعه، بر وضعیت امنیتی این کشورها نیز موثر خواهد بود. با این حال به نظر می‌رسد در سال‌های ۲۰۰۵ تا ۲۰۰۹ قدری این فضای دوستانه تحت تاثیر قدرت‌گیری مجدد روسیه در عرصه اقتصادی و همچنین بازسازی ساختارهای سیاسی و اجتماعی این کشور قرار گرفت. مسایلی همچون فروش سهام‌های نفتی به شرکت‌های غیرروس، جابه‌جایی بنای یادبود جنگ جهانی دوم در تالین و حوادث منطقه‌ای همچون جنگ گرجستان تا حدودی فضای آرام این سال‌ها را دگرگون کرد.

از دیگر دغدغه‌های سیاست امنیتی روسیه در قبال گسترش ناتو، مرزهای جغرافیایی این کشور در حوزه بالتیک و تهدید نفوذگذاری آن در این منطقه است. از این رو سه کشور بالتیک نیز که سال‌ها به عنوان مرزداران غربی شوروی در مقابل پیمان‌های اروپای غربی، حاشیه امنی را برای قدرت بزرگی شوروی ایجاد کرده بودند کانون نگرانی روسیه را تشکیل می‌دهند. این نگرانی علاوه بر مسئله دخالت قدرت خارجی در حوزه نفوذ سنتی چالش‌های جدی امنیتی برای استان کالینینگراد روسیه به عنوان مرز خارج از سرزمینی روسیه در دریای بالتیک ایجاد نموده است. در حقیقت کالینینگراد از لحاظ دفاعی نقش مهمی برای امنیت روسیه ایفا می‌کند. با وجود این نقش مهم، لیتوانی در کنار لهستان پایگاه دریایی بالتیسک^۱ روسیه در استان کالینینگراد را در احاطه خود دارند. از این رو، روسیه به دلیل عدم پیوستگی سرزمینی با این منطقه حفظ کشورهای بالتیک را در حوزه پیرامونی خارج نزدیک خود بسیار مهم تلقی کرده و به همین دلیل و برای جبران عدم اتصال مستقیم سرزمینی به کالینینگراد و به عنوان بدیلی برای مسیرهای کنونی از طریق لیتوانی،

^۱ . Naval Base Baltiysk

درخواست یک کریدور مطمئن از طریق بلاروس و لهستان را نموده که با موافقت بلاروس روبه‌رو شده است (کوهن، ۱۳۸۷: ۴۳۲).

با این حال، اگر رویکرد کشورهای منطقه بالتیک در زمینه همکاری‌های منطقه‌ای پس از جنگ سرد بر اساس تصور واقع‌گرایانه‌ای باشد که در آن روسیه به عنوان یک تهدید بالقوه به تصویر کشیده شده، روسیه نیز با چنین تفکری پاسخ خواهد داد. چارچوب‌های مفهومی واقع‌گرایانه روسی، نقش همکاری منطقه‌ای آن را به جای ترویج این همکاری‌ها در یک جهت خاص به سوی واگرایی بیشتر اوراسیایی سوق می‌دهد. در نتیجه، روسیه تا حدودی با احتیاط به حوادث پیرامون خود واکنش نشان خواهد داد (Browning, Joenniemi, 2004: 238).

در حال حاضر نیز کشورهای بالتیک نیازمند تشویق و حمایت همسایه‌های نوردیک خود در اتحادیه اروپا و همچنین ناتو و متحدان آن و بالاتر از همه، ایالات متحده هستند. این امر به وضوح برای هماهنگی سیاست‌ها، هم در داخل اتحادیه اروپا و هم در سراسر اقیانوس اطلس لازم می‌نماید. این رهبری و هماهنگی می‌تواند شامل همکاری ناتو و روسیه در زمینه دفاع موشکی بالستیک، آشتی تاریخی کشورهای بالتیک و روسیه، همکاری اتحادیه اروپا و روسیه در زمینه انرژی در منطقه نوردیک و بالتیک و مسایل حقوق بشری باشد. در زمینه دفاع موشکی در حالی که پیشنهاد روسیه پیرامون دفاع بخشی توسط ناتو رد شده است، نگرانی‌های مسکو نسبت به امنیت خود در مورد سلاح‌های بازدارنده هسته‌ای پا برجاست. ارتش روسیه سرسختانه بر این باور است که دفاع موشکی آمریکا - ناتو مستقر در دریای بالتیک می‌تواند تهدیدی برای موشک‌های قاره پیمای روسیه در بخش غربی کشور باشد (Trenin, 2011: 28).

ب) **گسترش اتحادیه‌ی اروپا:** گسترش اتحادیه اروپا در ماه می ۲۰۰۴، یک بار دیگر روسیه را با چالش‌های ژئوپلیتیک مواجه ساخت؛ به نحوی که خطوط مرزی روسیه با اتحادیه اروپا به دو هزار و دویست کیلومتر افزایش یافت. عملاً اتحادیه اروپا به سمت حوزه‌هایی گسترش یافت که پیش از این حوزه نفوذ روسیه محسوب می‌شدند و به همین سبب نیز می‌توانستند منافع روسیه را به مخاطره افکنند. از این رو روسیه در واکنش به الحاق ۱۰ عضو جدید به اتحادیه اروپا، در اواخر ژانویه سال ۲۰۰۴، از این اتحادیه، جبران خسارات اقتصادی خود را طلب کرد. روس‌ها معتقد بودند که گسترش اعتبار توافقنامه مشارکت و همکاری به ۱۰ عضو جدید، باعث گسستن روابط بازرگانی روسیه با این کشورها شده و برای مسکو خساراتی سالانه ۱۵۰ تا ۳۰۰ میلیون دلاری به بار خواهد آورد. به همین سبب نیز در

فهرست ۱۶ ماده‌ای روس‌ها که به اتحادیه اروپا ارائه شد، مواردی نظیر درخواست افزایش سهمیه‌های وارداتی غله و فولاد و همچنین اعطای کمک مالی از سوی اتحادیه اروپا به منطقه کالینین‌گراد نیز گنجانده شده بود. علاوه بر این روسیه با تاکید بر گسترش حقوق روس‌های مقیم لتونی و استونی، خواهان لغو روادید برای سفر اتباع روس به کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز شده بود (شعیب، ۱۳۸۸: ۷۲).

در اینجا به نظر می‌رسد دو روند امنیتی نگران‌کننده در روابط روسیه و اروپا وجود داشته باشد. در مرحله اول در حالی که روسیه و اروپا در حوزه اقتصادی به یک دیگر نزدیک‌تر می‌شوند، درک دو طرف از ارزش‌های اساسی دموکراتیک و حاکمیت قانون همچنان به سوی واگرایی در حرکت است. ثانیاً، روسیه دفاع از منافع خود را در اتحادیه اروپای بزرگ شده دشوارتر می‌بیند، روسیه در همین حال دو جانبه‌گرایی را به عنوان ابزاری، برای بهره‌برداری مشارکت استراتژیک در جهت پیشبرد منافع روسیه در اروپا در نظر می‌گیرد. بنابراین روسیه همچنان سیاست تفرقه‌بینداز و حکومت‌کن را در روابط خود با اروپا ترجیح می‌دهد. در راستای این سیاست حتی زمانی که پوتین با رهبران اتحادیه اروپا گفتگو می‌کند ترجیح می‌دهد به صورت دولت‌های انفرادی با آنها به معامله بپردازد. این مسئله به خصوص در مورد روابط روسیه با آلمان صادق است. مسکو با ایجاد روابط نزدیک با آلمان به دنبال توسعه همکاری استراتژیک خود با اتحادیه اروپا است (Sleivyte, 2008: 23).

به هر حال اکنون چالش مهم روسیه در قبال مسئله گسترش اتحادیه اروپا به شرق، نگرانی از وضعیت کشورهای بالتیک و از دست رفتن وجهه قدرت بزرگی این کشور در منطقه شرق اروپا است. مسئله‌ای که از معاهده آمستردام در ۱۹۹۷ به طور جدی‌تری امنیت روسیه را به چالش کشید. معاهده آمستردام در سال ۱۹۹۷ با تغییراتی در معاهده ماستریخت، سه محور پذیرش کشورهای جدید، سیاست خارجی و امنیتی مشترک اروپایی و اروپای شهروندان را بیش از پیش روشن ساخت. این تغییرات منجر به بحث گذاشتن مسئله تقاضای عضویت چند کشور اروپای شرقی در نشست لوگزامبورگ در همان سال گشت. بر این اساس تقویم سال ۲۰۰۰ کمیسیون اروپا پذیرش شش کشور لهستان، قبرس، اسلوانی، چک و استونی را برای سال ۲۰۰۰ در اولویت قرار داد. از سال ۲۰۰۰ میلادی نیز طی یک کنفرانس بین‌حکومتی در هلسینکی، مذاکرات الحاق کشورهای بلغارستان، رومانی، اسلواکی، لیتوانی و لتونی آغاز گردید. در کنفرانس نیس در دسامبر سال ۲۰۰۰ میلادی، دو هدف عمده برای

اتحادیه اروپا تا سال ۲۰۰۴ در نظر گرفته شد؛ یکی تغییر نهادی و ساختاری اتحادیه و دیگری پذیرش اعضای جدید. در واقع بر اساس هدف دوم بود که پذیرش کشورهای اروپای شرقی و مرکزی در دستورکار اتحادیه قرار گرفت (نقیب‌زاده، ۱۳۸۲: ۱۲۶-۱۳۲). سه کشور استونی، لتونی و لیتوانی نیز در این فرایند قرار گرفتند.

عضویت کشورهای حوزه بالتیک در این اتحادیه، اگرچه در ابتدا با واکنش روسیه روبه‌رو شد، اما در نهایت با پذیرش واقعیت حضور و گسترش این نهاد اروپایی و فرصت‌های به وجود آمده، فضای کلی سیاست و امنیت روسیه نیز آرام گرفت. با این حال نکته قابل تامل اینجا است که اگرچه کشورهای منطقه بالتیک در آغاز به اتحادیه اروپا به عنوان مجمعی برای مطرح کردن مسائل خود با روسیه می‌نگریستند، این دیدگاه به تدریج در حال تغییر است. بدین ترتیب چنین فضایی برای همکاری از سال ۲۰۰۵ و پس از پذیرش عضویت کشورهای بالتیک در اتحادیه اروپا شکل گرفت. از سال ۲۰۰۵، برای اولین بار یک سری جلسات برنامه‌ریزان و کارشناسان روسی، کشورهای منطقه بالتیک و کشورهای دیگر عضو اتحادیه اروپا در تالین پایتخت استونی در اکتبر ۲۰۰۵، مسکو در آوریل ۲۰۰۶ و در ویلنیوس پایتخت لیتوانی در آوریل ۲۰۰۷ برگزار گردید. این جلسات طیف گسترده‌ای از مسائل مربوط به روابط روسیه و بالتیک درون یک چارچوب گسترده‌تر اروپا را مورد بحث قرار داد. هدف این گفتگوها کمک به کاهش تنش‌های موجود میان روسیه و کشورهای بالتیک و همچنین ارائه چارچوبی برای بهره‌مندی این کشورها از روابط با اتحادیه اروپا و روسیه بود. این هدف اهمیت ویژه‌ای از نظر منافع متقابل روسیه و اتحادیه اروپا داشت که نتیجه آن امضای توافقنامه همکاری و مشارکت در دسامبر سال ۲۰۰۷ بود. در آوریل ۲۰۰۷، در پی حوادث مربوط به جابه‌جایی بنای یادبود جنگ جهانی دوم در شهر تالین، روابط روسیه و کشورهای بالتیک بار دیگر در تلاطم قرار گرفت. (Bu, 2007:14). روابط استراتژیک روسیه و اتحادیه اروپا دوباره در سال ۲۰۰۷ وقتی که اتحادیه شروع به مذاکره درباره تمدید توافقنامه مشارکت و همکاری با روسیه نمود، آغاز شد. اتحادیه اروپا در اولین اقدامات خود در کوتاه مدت دستیابی به توافق مشترکی در خصوص همکاری با روسیه در بخش انرژی، تدوین و فرموله کردن آن، سپس کاهش وابستگی خود به نفت و گاز روسیه در دراز مدت در دستورکار خود قرار داد (Slievyte, 2008:27).

یکی دیگر از عوامل تاثیرگذار در ایجاد رفتار همراه با تردید روسیه نسبت به گسترش اتحادیه اروپا در حوزه بالتیک، مسئله کالینینگراد است. گسترش اتحادیه اروپا باعث تغییر موقعیت محیط سیاسی و اقتصادی منطقه کالینینگراد به عنوان یکی از مسایل مناقشه برانگیز در روابط روسیه و اتحادیه اروپا شده است. ترکیبی از عوامل روانی، تاریخی و به خصوص ژئوپلیتیک تعیین کننده رویکرد روسیه به این منطقه محسوب می گردد. غلبه این درک از محیط بین الملل که منطقه کالینینگراد در محاصره اتحادیه اروپا و ناتو قرار گرفته باعث ایجاد تنش های جدی در دو طرف شده است (Slievyte, 2008:25). در حقیقت برخلاف تصور گسترده، مشکل اصلی در خصوص کالینینگراد حمل و نقل میان این منطقه و روسیه نیست، بلکه نابرابری های اقتصادی رو به رشد بین کالینینگراد و همسایگان آن مسئله مهم کنونی آن است. در حالی که لیتوانی و دیگر کشورهای منطقه بالتیک در میان سریع ترین اقتصادهای در حال رشد اروپا قرار گرفته اند، کالینینگراد فقیر و عقب مانده باقی مانده است. اگر این شکاف گسترش یابد، اهالی کالینینگراد خواستار استقلال بیشتر، یا حتی جدایی از روسیه خواهند شد. این مسئله می تواند یک تهدید جدی امنیتی برای روسیه باشد. از سوی دیگر امروزه تقاضا برای آزادی بیشتر از مسکو با تلاش برای نزدیک شدن به اتحادیه اروپا همراه خواهد بود و این مسئله می تواند به یک اختلاف عمده بین اتحادیه اروپا و روسیه تبدیل شود (Trenin, 2005:14).

نتیجه گیری

مفهوم نفوذ در راهبردهای روسی تلاشی است برای اتحاد و حتی همگرایی کشورهای که در چارچوب مفاهیم خارج نزدیک و حوزه پیرامونی قرار می گیرند. از این رو هرگونه تلاشی که به ساختار و بنیان چنین اندیشه ای لطمه وارد سازد، نوعی تهدید علیه منافع حیاتی روسیه تلقی می گردد. در همین چارچوب حتی مسایلی مانند روس زبانان و انرژی نیز در عالی ترین مراتب منافع حیاتی قرار گرفته و تهدید علیه آنها به عنوان یک تهدید نظامی ارزیابی می گردد.

بدین ترتیب رفتارهایی همچون اتحاد و ائتلاف، همگرایی و همکاری، مناقشه و تنش نظامی و مدارا و تحمل نیز بر اساس دستیابی به هدف قدرت بزرگی روسیه و نفوذ در حوزه پیرامونی قابل ارزیابی و بررسی است. در این میان دولت هایی همچون جمهوری های بالتیک

در محور رفتار دو گانه تقابل و مدارای روسیه قرار گرفته‌اند. چرا که از یک سو این جمهوری‌ها پس از استقلال خود تلاش نموده‌اند تا از نفوذ روسیه خارج شده و سیاست‌های مستقلی را در عرصه بین‌المللی اتخاذ نمایند. روسیه نیز بر مبنای تعریف قدرت بزرگی از جایگاه بین‌المللی خود، جدایی و استقلال این جمهوری‌ها را شکستی برای حیثیت خود در نظر گرفته است. از سوی دیگر تلاش روسیه برای حفظ و تسلط بر امورات سیاسی کشورهای مهم این منطقه، ذخایر و قابلیت‌های دریای بالتیک و حفظ استان راهبردی کالینینگراد که از روسیه جدا مانده است، باعث شکل‌گیری روندی اثرگذار و اثرپذیر شده که شکل‌دهنده چارچوب رفتار امنیتی روسیه در این حوزه است. از این رو است که رفتار امنیتی مسکو در قبال کشورهای حوزه بالتیک در برخی زمینه‌ها مدارا جویانه و در برخی زمینه‌ها تقابل‌گرایانه است.

به طور کلی، روسیه در جهان جدید قدرتی با ابزار قدرتمندی بالقوه زیادی است که تنها با ارائه یک طرح اقدام جامع و مبتنی بر تعامل می‌توان آنها را عملیاتی نمود. بنابراین تلاش این کشور در نفوذ گذاری و اتخاذ رفتار تقابلی، همگرایانه یا مدارجویانه همگی در قالب چگونگی رفتار محیط پیرامون قابل درک است. به این ترتیب این فرضیه که رفتار امنیتی روسیه در قبال سه جمهوری حوزه بالتیک یعنی استونی، لتونی و لیتوانی، بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۱۱ آمیخته‌ای از سیاست مدارا جویی و تقابل‌گری بوده است بیش از هر چیزی در قالب همین چندگانگی رفتاری و تمایل جدی مقامات کرملین در احیای امپراتوری روسیه قابل اثبات است. بنابراین اتخاذ چنین رفتارهای چندگانه از سوی مقامات کرملین طی دو دهه اخیر نشان دهنده بقای سیاست‌های سنتی این کشور در حوزه پیرامونی خود می‌باشد. اگرچه تغییراتی در چگونگی اعمال و برخورد این کشور در عرصه بین‌المللی صورت گرفته که آن هم ناشی از عمل‌گرایی دولت‌گرایان جدید و به طور کلی سیلاویک‌ها است؛ اما روس‌ها همچنان ترجیح می‌دهند با اعمال سیاست‌های سنتی و تنها با تغییرات اندک در مواضع اعلامی، سنت نفوذ و تحت سیطره در آوردن دولت‌های پیرامونی را در پرتو اندیشه قدرت بزرگی ادامه دهند.

منابع و ماخذ

- بروجردی، محمود (۱۳۷۵)، "تحولات امنیتی کشورهای بالتیک"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۳.
- بی‌نام (۱۳۷۶)، "نظریه بالتیکی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۸.
- پیشگاهی‌فرد، زهرا و حسین عرب (۱۳۹۰)، "ژئوپلیتیک دریای بالتیک و اهمیت منطقه‌ای آن"، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال هفتم، شماره ۳.
- تیزتک، علی (گزارشگر). (۱۳۸۸)، "راهبرد امنیت ملی روسیه تا سال ۲۰۲۰"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۶.
- ریوگین، مایکل (۱۳۷۴)، "دکترین مونروئه: روسیه و ثبات منطقه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۸.
- شعیب، بهمن (۱۳۸۸)، "روسیه و اتحادیه اروپا؛ تقابل واقع‌گرایی و لیبرالیسم"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۶۷.
- عامری، هوشنگ (۱۳۸۷)، "سیاست خارجی"، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۲۴۹-۲۵۰.
- عبدالله‌خانی، علی (۱۳۸۴)، دیباچه‌ای بر قانون امنیت ملی: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- غریباق زندی، داوود (۱۳۹۰)، درآمدی بر سیاست‌گذاری امنیت ملی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فیضی، سیروس (۱۳۹۰)، "منطقه نفوذ؛ راهبرد قدرت‌های بزرگ"، مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۴۵.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
- کرمی، جهانگیر (۱۳۸۴)، تحولات سیاست خارجی روسیه: هویت دولت و مسئله غرب، تهران: دفتر مطالعات سیاسی بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- کرمی، جهانگیر (الف) (۱۳۸۹)، "استراتژی امنیت ملی روسیه: قدرتمندی با ابزار توسعه (بررسی اسناد چهارگانه امنیت ملی روسیه)"، دیپلماسی دفاعی، شماره ۲.
- کرمی، جهانگیر (ب) (۱۳۸۹)، دکترین نظامی روسیه، تهران: مرکز تدوین متون درسی سپاه و دانشگاه امام حسین (ع).
- کولایی، الهه، محمد تقی دلفروز و رسول افضلی (۱۳۸۹)، بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.

- کوهن، سوئل برنارد (۱۳۸۷)، ژئوپلیتیک نظام جهانی، ترجمه عباس کاردان، تهران: موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- کیانی، داوود (۱۳۸۶)، "سیاست انرژی روسیه در برابر اتحادیه اروپا"، فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۸۱.
- ملکوتیان، مصطفی (۱۳۶۶)، "ژئوپلیتیک و قدرت جهانی"، کیهان اندیشه، شماره ۱۴.
- مرادی، منوچهر (۱۳۷۵)، "روسیه و همگرایی نظامی در جامعه کشورهای مشترک المنافع"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۱۶.
- مستقیمی، بهرام (۱۳۷۲)، "اعمال سیاست خارجی: قدرت، توانایی و نفوذ"، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۲۹.
- نقیبزاده، احمد (۱۳۸۲)، اتحادیه اروپا از آغاز تا امروز، تهران: نشر قومس.
- نصری، قدیر (۱۳۸۱)، "معنا و ارکان جامعه شناسی امنیت"، راهبرد، شماره ۲۶.
- نوری، علیرضا (۱۳۸۹)، "چیستی اندیشه قدرت بزرگ در سیاست خارجی روسیه"، فصلنامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۱.

- Bajarnas, Eitvidas, Mare Haab and Ilmars Viskne (1995), "The Baltic States: Security and Defense after Independence", *Chaillot Paper*, No19.
- Browning, Christopher S. and Pertti Joenniemi (2004), "Regionality Beyond Security? The Baltic Sea Region after Enlargement", *Cooperation and Conflict*, No.39.
- Bu, Matthes (2007), "Russia, the EU and the Baltic States: The Future of Partnership and Cooperation: Interests, Concepts, Implementation", Available at: <http://www.library.fes.de/pdf-files/id/04875.pdf>, (13 May 2012). Accessed on: 2012/06/21.
- Ciziunas, Pranas (2008), "Russia and the Baltic States: Is Russian Imperialism Dead?", *Comparative Strategy*, vol.27.
- Galbreath, David J and Ainius Lasas (2011), "The Baltic Factor in EU-Russian Relations: in Search of Coherence and Cooperation in an Era of Complexity", *Journal of Contemporary European Studies* 19, No2.
- Hamilton, Daniel S. (2008), "The Baltics: Still Punching above their Weight", *Current history*, Vol.107.
- Hedenskog, Jacob and Robert L. Larsson (2007), *Russian leverage on the CIS and the Baltic States*, Stockholm: Swedish Defense Research Agency.
- Huldt, Bo (2002), "Security in the Baltic Sea Region". Available at: http://www.bmlv.gv.at/pdf_pool/publikationen/03_jb99_11.pdf. Accessed on: 2012/08/10.

- Kasekamp, Andres, Anna-Maria Galojan, Sulev Soosaar, Jaan Uustalu and Vill Vares (2006), "*Energy Security of Estonia in the Context of the Energy Policy of the European Union*", Estonian Foreign Policy Institute. Available at: <http://www.isn.ch/isn/Digital-Library/Publications/Detail/?ots591=0c54e3b3-1e9c-be1e-2c24-a6a8c7060233&lng=en&id=94521>, Accessed on: 2012/08/21.
- Knudsen, Olav F. (1999), *Stability and Security in the Baltic Sea Region*, London: Frank Cass.
- Molis, Arunas (2011), "*Rethinking EU-Russia Energy Relations: What do the Baltic States Want?*", SPES Policy Papers. Available at: http://www.iepberlin.de/.../SPES_Policy_Papers/SPES_Policy_Papers_201, Accessed on: 2012/05/23.
- Pelnens, Gatis (2009), *The Humanitarian Dimension of Russian Foreign Policy toward Georgia, Moldova, Ukraine and the Baltic States*, Riga: Centre for East European Policy Studies.
- Sleivyte, Janina (2008), "Russia's European Agenda and the Baltic States", *The Shrivenham Papers*, No7.
- Trapans, Jan Arveds (1990), *Toward Independence; the Baltic Popular Movements*, Boulder: Westview Press.
- Trenin, Dmitri (2005), "*Russia, the EU and the Common Neighbourhood*", Centre for European Reform, 2005. Available at: <http://www.cer.org.uk/category/research-topics/enlargement-neighbourhood?page=6>, Accessed on: 2012/06/21.
- Trenin, Dmitri (2011), "*Russian Policies toward the Nordic-Baltic Region*", Atlantic Council, September. Available at: <http://carnegieendowment.org/2011/09/07/russian-policies-toward-nordic-baltic-region/8175>, Accessed on: 2012/03/12.